

سیامی احمد شاه تاجار بعد از گذشت نیم قرن

-۱۹-

در قرارداد ایران و شوروی (پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱) موادی هست که متأسفانه به آنها عمل نشده است. موقعی که این پیمان بسته شد از آنجا که روح قرارداد هنوز به محک آزمایش نخورده بود نتیجه گیری ملت ایران از آن طبعاً به نفع نظام نوین روسیه تمام شد زیرا میهن پرستان ایرانی جداً خیال می کردند که اولیای رژیم جدید به تمام آن چیزهایی که در متن قرارداد نوشته و قول داده اند عمل خواهند کرد. ولی متأسفانه در پیمانها و بند و بست های سیاسی میان آنچه روی کاغذ وعده داده می شود و آنچه در عمل صورت می گیرد معمولاً فرقی فاحش وجود دارد و دلیلش هم واضح است: طرف قوی آنچه را که نوشته و امضاء کرده یک جور تفسیر می کند و طرف ضعیف جوری دیگر. پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی از این قاعده کلی مستثنی نیست و لا اقل تفسیرهایی که شورویها از بعضی مواد این قرارداد کرده اند کاملاً خودسرانه و در جهت حفظ منافع سیاسی خود آنها صورت گرفته است. بویژه مواد سوم و نهم و دهم و دوازدهم این پیمان، تا آنجا که به نظر نگارنده می رسد، به ضرر ایران نقض شده است و شورویها از انجام تعهدات رسمی خود در تحت این مواد آشکارا شانه خالی کرده اند. بگذارید اول متن هر چهار ماده را در اینجا نقل کنیم و بعد ببینیم روح و مفهوم آنها در کجا و تا کجا نقض یا تحریف شده است.

ماده ۳ - از آنجا که دولت اتحاد جماهیر شوروی نفرت دارد از اینکه از ثمرات سیاست غاصبانه حکومت تزاری بهره مند گردد، لذا از کلیه دعاوی خود نسبت به جزایر آشوراده و سایر جزایر ساحلی استرآباد (گرگان) صرف نظر می کند و علاوه بر استرداد کلیه این جزایر، قصبه فیروزه را نیز با تمام زمین های مجاورش که بموجب قرارداد مورخ ۲۸ مه ۱۸۹۳ به روسیه تزاری واگذار شده بود مجدداً به ملکیت دولت ایران اعاد می دهد. دولت ایران به سهم خود موافقت می کند که سرخس روسیه، یا سرخس قدیم، و زمین های چسبیده به ساحل رودخانه سرخس کماکان در تصرف روسیه باقی بماند.

طرفین عاقد قرارداد حق استفاده مشترك از رودخانه اترك و سایر رودخانه‌های مرزی را خواهند داشت. برای تسویه نهائی مسائل مربوط به سرحدات آبی و نیز حل کلیه اختلافات مربوط به سرحدات خاکی یا مناطق ارضی مورد اختلاف، کمیسیون مرکب از نمایندگان ایران و شوروی تشکیل خواهد شد.

ماده ۹. - دولت اتحاد جماهیر شوروی با توجه به متن اعلامیه‌ای که در آن سیاست سرمایه‌داری و امپریالیستی را که باعث اینهمه بدبختی و کشت و کشتار در گذشته گردیده است رسماً تخطئه و تقبیح کرده است، از ادامه امتیازات و قول و قرارهای اقتصادی حکومت تزاری که هدفش اسارت اقتصادی ایران بوده است صرفنظر می‌کند و در اجرای این سیاست کلیه اعتبارات نقدی و تمام املاک و مستغلات بانک روس را که در داخل مرزهای ایران واقع شده است به تملک دولت ایران واگذار می‌کند و نیز تمام مطالبات و بدهی‌های بانک را به دولت ایران منتقل می‌سازد. حکومت ایران متقابلاً قول می‌دهد که در شهرهایی که قرار است در آن کنسولگری‌های شوروی تاسیس گردد اگر ساختمان‌هایی وجود داشته باشد که سابقاً متعلق به بانک روس بوده است دولت یکی از این ساختمانها را، به انتخاب حکومت شوروی، به طور رایگان در اختیار کنسولگری محلی قرار دهد.

ماده ۱۰ (بخش ۵). - دولت اتحاد جماهیر شوروی بنده انزلی را با تمام تاسیسات الکتریکی، ساختمانهای بندری و دیگر ممتلكات آن به دولت ایران واگذار می‌کند.

ماده ۱۲. - نظر به اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی ضمن يك اعلامیه رسمی کلیه امتیازات اقتصادی را که تحت نفوذ و قدرت نظامی بدست آمده است تقبیح و تخطئه کرده است، بموجب این ماده رسماً قبول می‌کند که علاوه بر امتیازاتی که تحت مواد نهم و دهم این پیمان به ایران برگردانده شده است، امتیازات دیگری هم که دولت تزاری برای خود یا اتباع روسیه به زور از ایران گرفته است جملگی باطل و کان‌لم‌یکن حساب شوند.

لذا دولت اتحاد جماهیر شوروی از روز امضای قرارداد، کلیه امتیازاتی را که مشمول اعلامیه بالاست، اعم از اینکه بمرحله اجرا وارد شده باشد یا نه، و تمام زمین‌هایی را که بموجب امتیازات فوق به تملک دولت تزاری درآمده است، همه را به دولت ایران که نماینده مردم ایران است برمی‌گرداند.

از کلیه زمین‌ها و املاکی که در داخله خاک ایران قرار گرفته و سابقاً به حکومت تزاری تعلق داشته است، فقط مقر سفارت روسیه در تهران و عمارت ییلاقی سفارت روس در زرگنده با تمام ممتلكات منقول و غیر منقول آنها و همچنین سایر اموال و مستغلات سر کنسولگری‌ها و کنسولگری‌های روسیه در ایران، از مقررات این ماده معاف است و کماکان در تملک اولیای رژیم جدید باقی خواهند ماند. دولت اتحاد جماهیر شوروی به هر حال از حق اداره قریه زرگنده که دولت روسیه تزاری آنرا به ناحق به خود اختصاص داده بود (۱) دست برمی‌دارد و این حق را به دولت ایران برمی‌گرداند.

حال امتحان کنیم و ببینیم شیوه اجرای عملی این مواد چگونه بوده و نفع آن عاید

کدامیک از طرفین عاقد قرارداد گردیده است.

بموجب ماده ۳ پیمان ۱۹۲۱، شوروی‌ها رسماً متعهد شده بودند که جزایر آشوراده و قسبه فیروزه را به ایران بازگردانند. برای اینکه خواننده بداند که مفهوم این قسمت از قرارداد تا کجا و به چه نحوی اجرا شده است همینقدر کافی است گفته شود که قسبه فیروزه، بعد از گذشت ۵۵ سال، هنوز هم که هنوز است در تصرف روسیه شوروی باقی است و جزایر آشوراده را هم اگر همت مرحوم پهلوی (اعلی حضرت شاهنشاه فقید) نبوده که بی مقدمه قوا فرستاد و همه آنها را به زور تصرف کرد، تقریباً تردیدی نیست که روسها با مذاکره و نشست و برخاست هرگز به تصرف ایران نمی‌دادند.

در مورد بخش (ه) ماده ۱۰ (که بموجب آن استرداد بندر انزلی با تمام متعلقات و تاسیسات برقی و ساختمانهای بندری و غیره به گردن گرفته شده است) باید به خاطر داشت که یکی از مهمترین متعلقات این بندر، ماشین‌شن کش آن بوده است که هیچ کشتی بی استفاده از آن نمی‌توانسته است وارد بندر گردد. اما روس‌ها پیش از اینکه انزلی (بندر پهلوی) را تحویل دولت ایران دهند ماشین را سر بسر کرده بودند و شکایات و مطالبات ایران در این مورد به جایی نرسید.

مواد ۹ و ۱۲ پیمان ۱۹۲۱ از آنجا که ارتباطی نزدیک به هم دارند و نقض صریح تعهدات پذیرفته شده در این پیمان را منعکس می‌سازند، به توضیح و تفسیر بیشتری نیازمندند: در تاریخی که قرارداد ۱۹۲۱ بسته شد مقرر سفارت روسیه در پامناز بود و بنا بر این آن دو ساختمانی که روس‌ها طبق ماده ۱۲ این قرارداد می‌توانستند کماکان در تصرف خود داشته باشند عبارت بودند از: (۱) عمارت شهری سفارت روس واقع در پامناز و (۲) عمارت ییلاقی آنها واقع در زرگنده.

پارک زیبایی اتابک (مقر کنونی سفارت روس) در مقابل وام‌هایی که اتابک میرزا علی اسفرخان امین‌السلطان از بانک روس گرفته بود در گرو بانک بود که بعد از مرگ اتابک (به علت پرداخت نشدن وام) به تصرف رسمی بانک درآمد بود. اما بموجب ماده ۹ قرارداد ۱۹۲۱ تمام وثیقه‌ها، مطالبات، بدهی‌ها، املاک، و مستغلات بانک روس یکجا و در دست به دولت ایران منتقل می‌گردید که یکی از بهترین آنها همین پارک اتابک بود. در تاریخی که روابط جدید ایران و شوروی افتتاح شد و روت‌اشناین اولین وزیر مختار شوروی وارد تهران گردید، از آنجا که عمارت پامناز (ساختمان اصلی سفارت روس) نیازمند تعمیرات اساسی بود، قرار بر این شد که اولیای سفارت جدید شوروی محل پارک اتابک را که سابقاً نیز در اختیار سفارت تزاری بود - به این معنی که رسماً از بانک روس اجاره کرده بودند - برای سهام مجدداً (و این بار از دولت ایران) اجاره کنند تا تعمیرات بنای اصلی سفارت به پایان برسد و سپس به آنجا منتقل گردند و پارک را تحویل دولت ایران بدهند. این قول و قرار به همین ترتیب اجرا شد ولی پس از آنکه تعمیرات ساختمان سفارت در پامناز به پایان رسید، شوروی‌ها بی آنکه خمی به ابرو بیاورند سفت و محکم در جایی که نفسته بودند نشستند و باغ مجلل اتابک را

به موجر (دولت شاهنشاهی ایران) پس ندادند. نمایندگی بازرگانی شوروی عمارت پامنا را اشغال کرد و سفارت شوروی پارک اتابک را.

حالا همه این تجاوزات به کنار، پس از آنکه سازمان نوین ثبت اسناد و املاک در ایران بوجود آمد، اولیای سفارت شوروی درنگ را جایز نشمردند و تقاضایی برای ثبت عمارت و پارک اتابک بنام دولت متبوعشان تسلیم اداره ثبت تهران کردند که خوشبختانه به علت عدم ارائه مدارک مالکیت رد گردید. اما از آن طرف، همین بانک کذافی روس که شوروی‌ها تحویل ایران دادند عده زیادی کارمند عاقل و باطل داشت که برای مدتی قریب به سه سال (فاصله میان انقلاب روسیه و افتتاح روابط مجدد ایران و شوروی) طلب‌های این بانک را از مردم با تخفیف کلی (قبول پنج‌شاهی در مقابل یک منات) وصول کرده و به مصارف زندگی رسانده بودند به طوری که بانک در تاریخی که تحویل دولت ایران گردید دیگر طلبی از مردم نداشت که عاید خزانه دولت گردد. خلاصه کلام اینکه نه تنها دولت ایران چیزی بدستش نیامد بلکه مجبور شد طبق همین ماده ۹ قرارداد ایران و شوروی مبلغ دو یست و چهل هزار تومان حقوق عقب افتاده مأموران تزاری این بانک را که در ایران مانده بودند بپردازد و به قول مرحوم عبداللهمستوفی: «دولت ایران در دو تخته و چهار دیوار فرسوده بانک را در مقابل مبلغ دو یست و چهل هزار تومان (به مأخذ پنج‌جوشش سال پیش) خرید...» و زیانی فاحش‌تر از این قابل تصور نیست. اما از بین دارایی و اموال غیر منقول بانک آنچه که حقیقتاً ارزش داشت (یعنی پارک اتابک) کماکان در دست روس‌ها باقی ماند.

مع الوصف، در تاریخی که قرارداد ۱۹۲۱ بسته شد هنوز فاصله زمانی لازم که این نقض قول‌ها را فاش کند از روی قرارداد نگذشته و به اصطلاح مرکب آن هنوز خشک نشده بود. در نتیجه اولیای حکومت جدید شوروی به همان دلایلی که نایب‌السلطنه‌هند در نامه متین و پر مغز خود اشاره کرده است (رجوع کنید به شماره قبلی بنما) تمرد داشتند که لذت و جوانمردی را خود را به رخ مردمان خاورمیانه بکشند و تضاد پیمانی را که با ایران بسته بودند بانحوه پیمانهای که انگلستان با ایران و عراق و سایر کشورهای خاورمیانه بسته بود (یا اینکه در شرف بستن بود) در معرض دید ملل استثمار شده این منطقه قرار دهند.

در این ضمن بر اثر اقدامات مشاور الممالک در مسکو و بر مبنای قولی که از نین گرفته شده بود که دولت جدید شوروی پس از امضاء شدن قرارداد، دیگر از کمونیست‌ها و آشوبگران ایرانی طرفداری نخواهد کرد، در روز ۲۵ دی ۱۲۹۹ شمسی (یعنی قریب چهل روز پیش از امضای پیمان) یکی از سران مهم بالشویک از بادکو به انزلی (بندر پهلوی) آمد تا اسلحه‌هایی را که در این مدت ده ماه میان ماجراجویان و متجاسران شمال پخش شده بود جمع‌آوری کند. پس از آنکه این اسلحه‌ها جمع‌آوری و به کشتی‌های مخصوص که در آبهای انزلی لنگر انداخته بودند نقل شد، همه آن کشتی‌هایی آنکه اهمیت یا احترامی برای کمونیست‌های ایرانی که اکنون از دو طرف رانده می‌شدند قایل باشند، لنگر برکشیدند و از کرانه‌های ایران دور

شدند. بارفتن آنها به قول مرحوم عبدالله مستوفی: «... افراد ماجراجو دنبال درویشی خود رفتند و لوولتین برای سران متجاسرین یکی هزار تومان قیمت پیدا کرد! هر يك از آنان به سمتی گریختند و مردم را راحت گذاشتند» (۱)»

از جمله طنزآمیز مستوفی که بگذریم، این روزها حقیقتاً برای کمونیست‌های گیلان روزهایی حساس و تقدیرآفرین بود. بعضی از آنان که شمی قوی داشتند و احساس می‌کردند که با دفنا در شرف وزیدن است منتظر حوادث بعدی نشدند و میرزا کوچک‌خان را که يك سال تمام آلت دستشان بود به حال خود رها کردند و پی‌کار خود رفتند. برخی دیگر بجای ماندند و در حملات بعدی قوای نظامی ایران به شمال تسار و مار شدند. از اعضای معسوف فرقه کمونیست گیلان که در این میانۀ دفناً غیث‌زاد و ناپدید شد میرجعفر جوادزاده بادکوبه‌چی معروف به میرجعفر جوادوف را می‌توان نام برد. این متجاسر حرفه‌ای که نسل معاصر ایران او را به نام و عنوان بعدیش سیدجعفر پیمشه‌وری به‌ترمی‌شناسد تقریباً يك سال پیش در رکاب راسکالین کوف (فرمانده ناوگان مهاجم شوروی به گیلان و سفیر بعدی روس‌ها در افغانستان) در بندرپهلوی پیاده شده و فعالیت خود را در گیلان به نفع روس‌ها آغاز کرده بود. اما اکنون به محض اینکه از اوضاع و قراین محسوس چنین استنباط کرد که ایران و شوروی با هم کنار آمده‌اند و نیروهای نظامی ایرانی هنقریب به گیلان حمله‌ور خواهند شد، بیسروصدا صحنه تاریخ ایران را ترك و مجدداً به روسیه مراجعت کرد. وی برای شانزده سال متوالی (از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۶) در بادکوبه اقامت داشت و در این تاریخ در جزء گروهی از اتباع ایرانی که ظاهراً به دستور شورویها از روسیه اخراج شده بودند به ایران بازگشت تا فعالیت‌های مخفیانه خود را به نفع روسها دوباره از سرگیرد. بازگشت وی به ایران خوشبختانه به دورانی تصادف کرد که شاهنشاه فقید (اعلی حضرت رضا شاه کبیر) در اوج قدرت سیاسی و نظامی خود بود و سازمان پلیس مخفی ایران از هویت و مقاصد حقیقی اغلب این «مهاجران اخراج شده» آگاهی کامل داشت. در نتیجه، جعفر پیمشه‌وری وعده‌ای دیگر از همکاران وی اندکی پس از ورود به ایران توقیف و به زندان گسیل شدند. پیمشه‌وری بعد از حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ در جزء سایر زندانیان سیاسی از حبس بدرآمد و چهارسال بعد با تشکیل حکومت خود مختار آذربایجان که خود نخست‌وزیر آن حکومت بود برای آخرین بار پیش از آنکه برای همیشه از صحنه تاریخ‌طرده گردد غائله‌ای به ضرر ایران (و به نفع روسها) ایجاد کرد که جزئیات آن خوشبختانه بخشی از تاریخ معاصر است و احتیاج به شرح و تفصیل اضافی ندارد.

به این ترتیب غائله گیلان تا آنجا که مربوط به فراخوانده شدن کمیسرهای نظامی و جمع‌آوری اسلحه‌های روسی بود عملاً پایان‌رسید ولی البته تخلیه کامل مناطق شمال از نیروهای سرخ براساس توافقی که میان ایران و شوروی بعمل آمده بسود می‌بایست هم‌زمان با

تخلیه ایران از قوای انگلیس آغاز گردد و تاریخ خروج قوای انگلیس از ایران، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، برای اول آوریل ۱۹۲۱ تثبیت شده بود.

اکنون باید دید در این فاصله کوتاه زمانی (سه ماه و اندی) که به تاریخ تخلیه ایران از قوای بریتانیا باقی مانده بود، احمدشاه و کابینه سپهدار رشتی در چه حال بودند و چه می کردند. اتباع خارجی مقیم تهران، چنانکه اشاره شد، جملگی برای ترك ایران آماده می شدند. کابوس بیم و هراس (ناشی از رعب سنتی ایرانیان از روسیه) بر فراز پایتخت سایه افکنده بود و مردم تهران، علی رغم پایان موفقیت آمیز مسذاکرات ایران و شوروی و تنظیم قرارداد ۱۹۲۱، کماکان در وحشت و بلا تکلیفی بسر می بردند و از فرسای خود اطمینان نداشتند. پیش بینی اکثریت مردم پایتخت و سیاستمداران دست اندر کار این بود که حتی به فرض اینکه نیروهای اشغالی روس هم از ایران بیرون بروند، باز میرزا کوچک خان و دار و دسته او به احتمال قوی به تهران حمله و حکومت را ساقط خواهند کرد. تخلیه اتباع اروپائی از ایران مخصوصاً این واژه را در ذهن شاه و درباریان قوت داده بود که خود انگلیسی ها امیدزبادی به بقای حکومت تهران ندارند و گرنه چه دلیل دارد که بانك شاهی شبهه های خود را در ایران برچینند و اتباع بریتانیا اثاثه و بار سفر خود را برای ترك ایران ببندند. یکی از تلگرافهای مهم نورمن در عرض این دوره - مورخ هفتم ژانویه ۱۹۲۱ - واژه هیئت حاکمه ایران (و در رأس آنها خود شاه) را از اوضاع و حوادثی که فکرمی کردند در شرف اتفاق است نشان می دهد:

... شاه که از شنیدن گزارشهای مربوطه به تخلیه اتباع اروپائی و بسته شدن بانك انگلیس و غیره به شدت غرق وحشت شده است امروز مجدداً مرا پیش خود خواست و قریب دو ساعت صحبت کرد و کوشید متقاعد سازد که بانظر او دایره ترك ایران، به عنوان مسافرت استعلاجی، و یا اصولاً با استعفایش از مقام سلطنت موافقت کنم.

شاه مخصوصاً روی این نکته پافشاری می کرد که اگر اکنون که هنوز اوضاع کشور به نقطه انفجار نرسیده است از ایران خارج گردد، عملش را می توان بدین وسیله توجیه کرد که پادشاه مملکت برای مشاوره طبی و انجام ممالجه در اروپا، بطور موقت ناگزیر به ترك کشور گردیده است. اما اگر آنقدر صبر کند که تخلیه قوای انگلستان از ایران آغاز گردد و پشت سر آنها ایران را ترك کند، مردم خواهند گفت که وی فقط نوکرا انگلستان بوده است ... شاه در اینجا با اشاره به منفوریتی که در چشم ملتش پیدا کرده بود اظهار داشت که قسمت عمده این منفوریت ناشی از این بوده است که در گذشته خود را هوادار سیاست ما معرفی کرده و به نصایح من (وزیر سر مختار بریتانیا در تهران) گوش داده است و حالا انگلیسی ها قصد دارند که حمایت خود را از ایران سلب کنند در حالی که بقای ایران به عنوان يك دولت مستقل بدون این پشتیبانی امکان پذیر نیست. اعلی حضرت از تغییر سیاست ما (که تصمیم گرفته ایم ایران را ترك کنیم) شاکمی نبود و صریحاً اعلام می داشت که از ضرورت های سیاسی و بین المللی که باعث اتخاذ چنین سیاستی شده است آگاه است و علل و جهات آن را کاملاً درک می کند ولی در ضمن از سرنوشت خودش می ترسید که اگر بدست بالشویک ها بیفتد که حتماً خواهد افتاد اگر پایتخت سقوط کند - آنوقت تکلیفش چیست؟ شاه عقیده داشت که اگر در تهران بماند بطور حتم بدست بالشویک ها کشته خواهد شد در حالی که اگر به جنوب و به

منطقه نفوذ بختیاری‌ها برود هیچ معلوم نیست که سرنوشت بهتری در انتظارش باشد. از این جهت صریحاً به من اطلاع داد که حتی اگر اعضای حکومت هم به علت نزدیک شدن خطر کمونیست‌های شمال بخواهند پایتخت را به شیراز یا اسفهان منتقل سازند او همراهشان نخواهد رفت.

خدمت اعلیٰ حضرت عرض کردم که خروج فوری ایشان از ایران در تحت اوضاع کنونی کشور ابتدا صلاح نیست و احتمالاً منجر به سقوط رژیم سلطنتی خواهد شد. وظیفه ایشان در این لحظه حساس نسبت به میهن، ملت، خاندان قاجار، و حتی مصالح شخصی خودشان، جملگی ایجاب می‌کند که تا موقمی که جانشان حقیقتاً به خطر نیفتاده است از اجرای این فکر، یعنی ترک مملکت، احتراز کنند... سرانجام توانستم مظم‌الیه را متقاعد سازم که فعلاً تصمیم خود را اندکی به تأخیر اندازد تا ما با فرصت کافی روی ایسن قسمت مطالعه کنیم و ایشانرا از نتیجه تصمیم خود آگاه سازیم.

شاه فقط با این شرط با پیشنهاد من موافقت کرد که تاریخ خروج قطعی قوای بریتانیا از ایران دست کم یک ماه قبل به اطلاعی برسد تا بتواند با فرصت کافی (و پیش از آنکه بدست کمونیست‌ها بیفتد) ایران را ترک کند... (۱)

لرد کرزن در جواب مختصری که به تلگراف نورمن داد امیدوارم که مایل بود تخلیه ایران از قوای بریتانیا به تعویق بیفتد مبدل به یأس کرد و رسماً اعلام داشت که: «... دربارہ بیرون رفتن قوای بریتانیا از ایران متأسفانه باید بگویم که تصمیم قطعی گرفته شده است و تغییر دادن آن ابتدا ممکن نیست...» (۲)

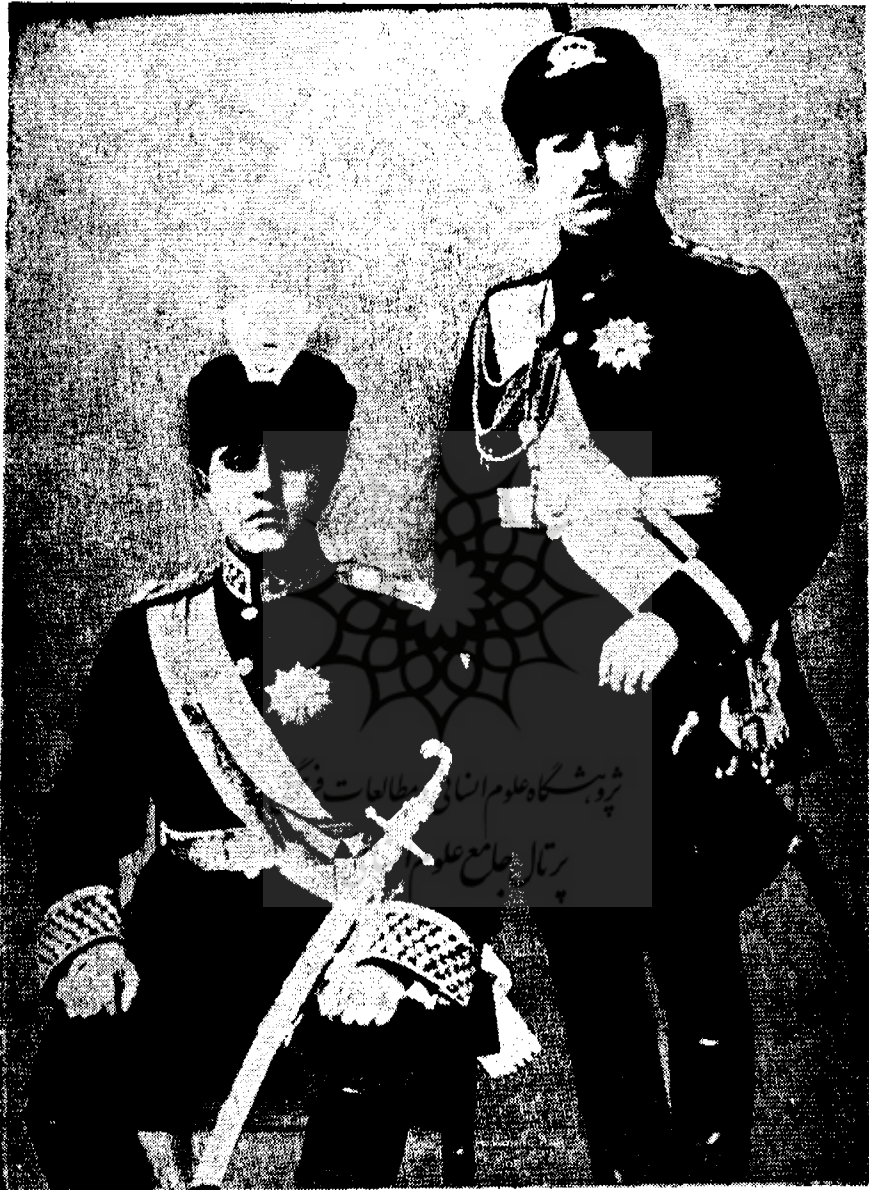
برای اینکه جانب انصاف درباره این شهریار محکوم به زوال رعایت شده باشد، باید تصدیق کرد که با توجه به آن ضعف غریزی و جبن‌ذاتی که داشت (که البته تقصیر خودش نبود چون از بچگی این‌طور بارآمده بود) موقعی که وضع وخیم کشورش را می‌دید - می‌دید که پایتخت کشور در شرف سقوط و جان و مال خودش در خطر فحاش است - راهی و چاره‌ای جز اینکه دامن انگلیسی‌ها را محکم بچسبد به فکرش نمی‌رسید.

بهر تقدیر، پنج روز پس از اعلام نظر کرزن که تصمیم بریتانیا دایر به احضار قوای نظامی‌اش از ایران قطعی است، وزیر مختار انگلیس مجدداً به حضور شاه شرفیاب شد: «... اعلیٰ حضرت اظهار داشت که چون بیشتر رجال کشور که با آنها مشورت کرده است با انتقال مسند حکومت به شیراز مخالف بوده‌اند لذا عجلتاً از ایسن فکر چشم پوشیده است.

اما در باره سرنوشت خودش، نظر به اینکه دولت انگلستان اجازه نمی‌دهد که او به بهانه مصالحه ایران را ترک کند و ولیمهد (محمدحسن میرزا) را جانشین خود سازد، و چون

۱ - اسناد وزارت امور خارجه انگلیس - تلگراف محرمانه مورخ هفتم ژانویه ۱۹۲۱ نورمن به لرد کرزن - شماره ۶۳۸ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا - سری اول (جلد سیزدهم).

۲ - تلگراف شماره ۶۳۹ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا.



مرحوم سلطان احمد شاه قاجار و برادرش مرحوم محمد حسن میرزا قاجار
ولیعهد آنروزی ایران (ایستاده)

حاضر نیست که در قبال خطر دائمی حمله بالشویک‌ها به تهران کماکان در پایتخت بماند، لذا تصمیم گرفته است که از مقام سلطنت استعفا بدهد و به‌عنوان یک فرد عادی کشور را ترک کند. اعلی‌حضرت اظهار داشت که قصد دارد تصمیم خود را در این زمینه قبلا در جلسه محرمانه‌ای به اطلاع معدودی از رجال کشور و سپس بطور علنی به آگاهی ملت برساند.

در ضمن صحبت از خود اعلی‌حضرت شنیدیم که ایشان کوشیده‌اند و الاحضرت محمدحسن میرزا را قانع کنند که به جای ایشان پذیرای مقام سلطنت گردند ولی ولیعهد نیز از پذیرفتن این مشکل سر باز زده است. اعلی‌حضرت بقرار اظهار خودشان بازهم خیال دارند در این باره با ولیعهد صحبت کنند و اگر نتوانستند رضایت معظم‌الیه را جلب کنند، احتمالا برادر دیگرشان را که کوچکتر از محمدحسن میرزا است به جانشینی انتخاب خواهند کرد.

من تمام فن و فوت کاسه‌گری خود را بکار بردم و هر نوع تحبیب و ترعیب و استدلالی که در چنته داشتم بیرون ریختم که شاید بتوانم تصمیم شاه را عوض کنم و لسی متأسفانه هیچ کدام از این تشبیهات درش اثر نکرد. اعلی‌حضرت یکبار دیگر با الحاح و التماس از من خواهش کرد که موافقت حضرت اشرف را با خروج موقتی ایشان از ایران جلب کنم زیرا از کمونیست شدن کشورش می‌ترسد. به اعلی‌حضرت اطلاع دادم که چون می‌دانم وزیر متبوع من چقدر با استغفای ایشان از مقام سلطنت مخالف است، حتی جرئت ابلاغ این پیام را به حضرت اشرف در خویشمن احساس نمی‌کنم. ولی شاه کماکان در تقاضایش مصر بود و اظهار داشت که چهار روز دیگر برای مسبوق شدن از نظر انگلستان صبر خواهد کرد.

از آنجا که فکرمی‌کنم شاه تصمیم خود را گرفته است باید از حالا در فکر انتخاب یکی دیگر از اعضای خاندان سلطنت برای اشغال مسند پادشاهی بود چون تشکیل جمهوریت در ایران نتایج وخیمی از نظر مصالح بریتانیا خواهد داشت. ... (۱)

جواب لرد کرزن

«... خیلی مهم است که شاه را به هر نحوی که شده از تصمیمش منصرف سازید و نگذارید از مقام سلطنت استعفا بدهد زیرا تغییر سلسله اشکالاتی ایجاد خواهد کرد که آن سرش ناپیدا است. ولی به هر حال اگر به حرف منطق گوش نمی‌دهد آنوقت چاره‌ای نیست جز اجرای قسمت آخر تلگراف شما دایره انتخاب یکی دیگر از اعضای خاندان قاجار به جای او. مع‌الوصف، اتخاذ رویه سخت در این مورد ممکن است از فکر استعفا منصرفش سازد کما اینکه در گذشته نیز با اتخاذ چنین رویه‌ای از تصمیم او دایره به انتقال پایتخت به جنوب جلوگیری کردیم. ... (۲)

۱- تلگراف مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۲۱ نورمن به لرد کرزن.

سند شماره ۶۴۴ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا - جلد سیزدهم - ص ۶۹۱

۲- تلگراف کرزن به نورمن - مورخ سیزدهم ژانویه ۱۹۲۱ مجموعه اسناد سیاسی

بریتانیا - جلد سیزدهم - شماره ۶۴۵